



سال ۴	اول خرداد ۱۳۰۵	شماره ۳
Année 4	23 Mai 1926	No. 3

قیمت فلسفی
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

مبدء پرستش و ایمان

بقلم عالم ربانی حضرت شریف العلماء لنگرودی گیلانی

مقدمه :

« ما بارها نوشته‌ایم که تا آنروز که علم را با
 « اخلاق و معرفت را با فضیلت توأم و همراه نسازیم
 « امید رفاه و خوشبختی نباید داشته باشیم. تقلید ظاهری
 « از تمدن اروپا جز ازدیاد بدبختی و فساد جامعه نتیجه

«نخواهد داد و بلکه ما را به پرتگاه ماده پرستی
 «(ماتریالیزم) امروزی اروپا کشانده بکلی از جاده
 «روحانیت و معنویت که غایه قصوای انسانیت است
 «دور خواهد انداخت.

«برای تهذیب اخلاق نژاد آینده ایران و برای
 «نگهداری او از افراط و تفریط، متفکرین متجدد
 «و علمای روحانی ایران مسئولیت بزرگی در عهده
 «دارند و بدبختانه خود این دو طبقه در افراط و
 «تفریطند. ما آنچه در باره توحید تمدن شرق و غرب
 «لازم است نوشته و باز خواهیم نوشت. علمای روحانی
 «ایران راست که تاسی بجناب شریف العلماء لنگرودی
 «جسته، حقایق دین اسلام را از خرافات تفکیک نموده
 «با بیانات ساده گوشزد مردم سازند تا متفکرین متجدد
 «ما هم بدانند که تمدن شرق عناصری در بر دارد که
 «اگر آنها بکار انداخته شود متضمن سعادت بشر میتواند
 «باشد و از تمدن اروپا با شکل کنونی امید نجات و
 «خوشبختی نباید داشت بلکه خورشید سعادت حقیقی
 «باز از افق شرق باید طلوع کند!» ح. ک. ایران‌شهر

* * *

ر شماره دوازده سال سیم مجله ایران‌شهر، تحقیقات
 رشیده آن موحد صمیمی را راجع بدیانت و فلسفه
 توحید که واقعا غذای روح است و ابواب فلسفه
 معرفت و توحید را برای نقادین و متعمقین در این قسمت مفتوح
 مینماید مطالعه نمودم با عدم حال و مجال بشرح و تفصیل، اجمالا



برای تأیید پاره جمله‌های مرقومه مختصری عرض میکنم:

محرك اصلی و مبدء پرستش غیر از آن چیزهایی است که متفلسفین جدید ذکر کرده‌اند چنانکه خود تکذیب فرمودید بلکه همان است که اشاره نموده‌اید و او همان حالت انجذاب و عشق و محبت است که با طینت اصلیه نوع بشر چون خمیر مایه پید قدرت الهی، اربعین صباح عجین و تجهیز شده و در هیاکل انسانی بدلیل «و قفخت فیه من روحی» تنزل و قرار گرفته است.

این منشاء پرستش همان لطیفه حقیقت و رقیقه عشق و محبت است که باعث شد طلسم گنج مخفی طلیعه الهی شکسته و صورت زیبای نامتناهی خدائی در مراپا و آئینه‌های صور موجودات عالم، متجلی و آشکار گردد.

چو آدم را فرستادیم بیرون

جمال خویش بر صحرا نهادیم

مفاد حدیث شریف «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف» و «ان الله خلق الادم علی صورته» شاهد بر مقال است. این محبت و عشق و مودت که مفظور در اشیاء است از آثار اسم حبیب است که در اعماق ذرات کاینات جای گرفته و بر کالبد موجودات سایه افکنده و بیک تجلی ذاتی و بوسیله اسم الظاهر، اعیان ثابته را موجودیت و هویت بخشیده از صدر تا ساقه وجود و از عقل تا بهیولا همه را بحرکت و جنبش آورد و این گنبد مینا را پر از صدا و آواز نمود:

جلوه کرد رخس روز ازل زیر نقاب

عکس از پرتو آن بر رخ عالم افتاد

اینهمه عکس می و نقش مخالف که نمود

يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد
 این حب ذاتی در شناسائی و امتداد ظل که باعث ایجاد عالم شد
 ابدأ خلل و نقصی در ساحت قدس آن غنی بالذات نخواهد وارد
 آورد:

سایه عاشق اگر افتد بمعشوقش چه باك

وی باو محتاج بود و او بوی مشتاق بود

و بالجمله این ودیعه الهی لطفاً خط سیر تمام کائنات را تکویناً
 تعیین و مبدء توحید را نشان میدهد و مؤید آن قول تعالی است که
 فرموده: «ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها» و «لكل وجهة هو
 مولیها» بلی ملکوت و بواطن اشیاء را آن محرك و محب حقیقی
 بسوی حبیب و مبدء توحید میکشاند و به ستایش و نیازش طوعاً
 یا کرهاً معطوف میدارد چنانکه فرموده است: «و قضی ربك ان
 لا تعبد الا اياه» و «ان من شیء الا یسبح بحمده و لا کن لایفقهون
 تسبیحهم» و در تفسیر آن گوینده گفته است:

جملة ذرات عالم در نهان	با تو میگویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیر و باهشیم	با شما نا محرمان ما خامشیم
از جمادی سوی جان جان شوید	غفل اجزای عالم بشنوید
فاس تسبیح جمادات آیدت	وسوسه تاویلها بزدایدت

مختصراً آن لطیفه خدائی و ودیعه الهی یعنی نفس ناطقه انسانی
 که باعث تفضیل و تکریم بنی آدم از سایر موجودات است در وقت
 فراغت از مشاغل و از شوایب اوهام، محرك پرستش و راه ایمان
 بغیب را نشان میدهد. همین میل و حرکت که در تمام اشیاء و در
 انسان خصوصاً مرکوز و سرشته شده باعث ایمان و پرستش و سلوک
 الی الله و ارتقاء بدرجه کمال خویش می باشد:

جمله ذرات جهان دررقصند با نهاده بکمال از نقصند
 از اثر همین قوهٔ محبت مغناطیسی بحرکت جوهری یا معنوی
 راجع بمطلوب و محبوب حقیقی، در دریای بیکران بفساد «انا
 لله و انا الیه راجعون» و در قیامت کبری بنفخهٔ اولی بحکم ندای
 «لمن الملك اليوم» ملحق شده و جبال هویات‌شان نیست و نابود
 گشته و دوباره بنفخهٔ دیگر جان و حیات تازه از نو خواهند گرفت:
 این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست

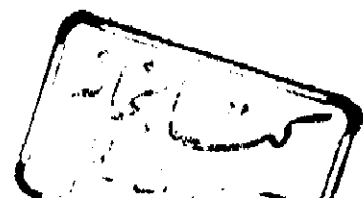
روزی رخش به ینم و تسلیم وی کنم
 مختصراً مرتبهٔ قصوی و افراط محبت را که نافذ در صور
 نوعیهٔ اشیاء است بلسانی عشق نامند که فوق مقام عقل است و تصریحاً
 نام و نشانی از وی نیست:
 «لان العشق طور و راه طور العقل و له مقام فوق مقام العقل».
 بلی همین صفت شوق و محبت و تجلی روح الهی در اعیان خلاق
 است که تشنگان وادی حیرت و موجودات عالم طبیعت را بخالقاً
 و حبیب‌شان بالفطره هدایت و معنی توحید را تثبیت میکند: «یا
 من دل علی ذاته بذاته». نهایت بر حسب استعداد و قابلیت هر
 موجودی و بر حسب ظهور و خفا و جهل و علم متحرک الی اللد،
 فرق دارد. چیز دیگر در بین متصور نیست تا خلاق را بخالق‌شان
 هدایت و دلالت کند:

بوی گل خود بچمن راه نما شد ز نهخت
 ورنه بلبل چه خبر داشت که گلزار کجاست
 حس استقلال و یا آزادی‌خواهی و یا بیم و امید و امثال
 اینها بقول آن فاضل محترم پس از مواجهه و آگاهی بوجود یک
 مبدء منتقم حقیقی تولید می‌شود و الا برای پیخبران از مبدء مجازات،
 خوف و امید معنی ندارد. این طایفه بقول خود وارستگان از هر

دو عايند و بالجمله اين امر فطري ارتكازي كه گفتم من باب لطف در تمام موجودات وديعه و تزريق شده، در اشخاص گذشته و آينده فرقي ندارد يعني اگر موجود ذهشور عالمي، بخود تأمل كند و در عالم فراغت تفكر نمايد و نعمت‌هاي موهوبه لايتناهي داخلي و خارجي وجودش را تعداد و تصور كند قطعاً بحكم «من جاهد فينا لنهدينهم سبلنا» خط حركت و مبداء و منتهاي سير و سلوكش را خواهد دانست كه از خالق رحمت بعالم توحيد و وحدت منتهي مي‌شود چنانكه گفته‌اند:

آن خود خدای و آنهمه مقبول و نا قبول
 من رحمةِ بدا و الی ما بدا یسول
 از رحمت آمدند و برحمت روند خلق
 این است سر عشق که حیران کند عقول
 خلقان همه بظنرت توحيد زاده‌اند
 این شرك عارضی است بود عارضی يزول
 گوید خرد که سر حقیقت نهفته دار
 با عشق پرده در برو ای عقل بو الفصول
 جز من كمر بهمد امانت نه بست كس
 گر خوانیم ظلوم و گر خوانیم جهول

حدیث «كل مولود یولد علی فطرة الاسلام» مؤید این مقال است. گرچه این لطیفه غیبیه الهیه كه مبداء توحيد و پرستش را نشان میدهد و در خلقت اولیه بمفاد «ما تری فی خلق الرحمان من تفاوت» فرقي ندارد و در بعضی افراد بشر بواسطه پاره موانع و عوارض تفاوت و ظهور و خفا دارد و الا اهمیت این هیچوقت از میان نخواهد رفت یعنی مشرع ادیان و جاعل قوانین



آسمانی بحکم «نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» هماره حافظ و ناظر در تمام ازمان بوده بر حسب مصالح، کلیه اصول دیانترا تثبیت و تحکیم می‌نماید نهایت خداوند، گاهی آثار و آیات شریعت و دیانت را بر حسب نظام کل و مقتضای وقت آشکار و زمانی مخفی و محجوب میدارد تا مرتبه اختیار عباد محفوظ و اجبار در تکالیف لازم نیاید بعبارة ساده اگر وقتی طایفه مثلاً يك معبد و مظهر الهی را توهین و تخریب نمودند فوراً خداوند آنها را مستقیماً مجازات نمیدهد و الا بسا می‌شود که مخلوق قهراً و خوفاً بسوی او روند با اینکه سودای نادیده بهتر و اصلح بحال عباد است:

همچنین اگر يك مدت مدیدی خلاق اهمیت دیانت را از دست دادند و بواسطه دسایس و وساوس شیاطین و دیوان آدمی صورت بی‌اعتنا بدیانت شدند باز لطف حق مقتضی است که وسیله اقبال و توجه ایشان را بسوی خود فراهم و خط سیرشان را از اعوجاج به استقامت منعطف سازد.

پوشیده نباشد که این مطالب بطور کلی و در مقام اثبات اصل دیانت و پیدایش نقطه توحید است که قوه فکر و عقل و ایمان که مراتب و ظهورات عشق و محبت است اجمالاً هادی يك مبداء قادر توانای متصرف فی الکل است ولی این رسول باطن و عقل ضعیف مفلور فقط نمی‌تواند مفسد و مصالح مملکت وجودش را احاطه و ادراک و اداره کند و تفصیل خط سیرش را دلالت و امر توحید را تکمیل نماید بلکه ناچار است بمتابت دستور عقل مجسم و رسول مسلم خارج. علیهذا من باب لطف بر خداوند لازم است که در هر عصری بمقتضای مصالح اهالی شخصی را

که مظهر تام صفات جلال و جمال خدائی و آئینه نمایش کمالات اوست مبعوث کند تا خلائق را اداره و راه نجات و هلاکت آنها را اعلام فرماید چنان‌که کراراً کرده است.

بالجمله از مقصود دور شدیم. گفتیم روح انسانی از عالم قدس ربانی بواسطه حب ذاتی در معرفت و شناسائی که باعث ایجاد عالم و آدم شد در این ظلمتگده عالم طبیعت تنزل نمود تا لطایف کائنات و اسرار طبیعت را که چند روزی بوسیله دام نفس عنصری تحصیل و احراز نموده است با خود صعود و عود بمبداء نموده در معرض نمایشگاه ساکنین ملکوت اعلا و عوالم عقول صافیه و ارواح عالیه بتماشا بگذارد.

افسوس هزاران افسوس که بدبخت جوانان متجدد ایرانی در قرن بیستم از این معیانی و از اسرار خلقت و مبدء توحید غافل و هزاران فرسنگ دور بلکه قید دیانت را زده فضیلت خود را استهزاء بعالم اسلامیت و دیانت و ترقیات خود را اشتعال بخرافات و اوهام باطله و متابعت صورت خارجه شمرده و انسانیت را فقط تلفظ بکلمه وجدان و تمدن دانسته جوهر نفیس روح خود را که بالفطره راه مبدء و معادش را مییماید بمشتهیات قواء طبیعت مشغول داشته عوالم روحانی و ما وراء طبیعت را پشت پا زده زندگانی آلوده بهمه چیز دو روز دنیا را غنیمت می‌شمارند و نعمتهای عوالم ابدیه آتیه را افسانه می‌پندارند و یا فراموش می‌نمایند. چنانکه اگر تأمل نمایند و گوش دهند، آواز سکان ملاء اعلا را از زبان فیلسوف محقق حاجی سزواری بمقاد ذیل خواهند شنید:

برون آی از حجاب تن پر تا ساحت گلشن

کنج تا چند از روزن نظر بر طرف گلشنها
 تو سیمرخ همایونی که عالم زیر پر داری
 چسان با این شکوه فرگزیدی کنج گلشنها
 در آن باغ و در آن هامون برت حاصل ز حصر افزون
 برای دانه ای دون نمودی ترک خرمن‌ها
 بود هر دم چو بوقلمون تورا اطوار گوناگون
 گهی انسی و گاهی جان گهی بت که برهنها
 و مخفی نماند که آنچه نوشتم فقط از شطحیات و خطیئات
 عارفین و بر عهده آنها بوده است و گرنه چنانکه بر صاحبان
 خرد پوشیده نیست، کشف اسرار و حقایق در امثال لواطیح، امکان
 پذیر نمی باشد.

رجب ۱۳۴۴ — لنگرود — شریف العلماء

